

بدیع الله با والده که طقّب بهمدن بود در سال ۱۳۱۸
مهاجرت بعشق آباد کرد .

وازیهایان قائن سابقه احوال خاندان آقامحمد علی
نبیل قائن را در بخش ششم آوردیم و آقا غلامحسین در اسکندریه
مصر اقامت و تأسیس عائله کرده درگذشت .

و آقاعلی اکبر عائله فراهم کرد و در ناصره و نابلس و
طرابلس مدتها اقامت کرد و عاقبت در بیروت درگذشت و
خاندان برجای گذاشت و میرزا احمد در مشهد مقیم گشته
حصر امور در خدمت امریه نمود و غالباً مراسلات این امر در
خراسان بوسیله او میشد و سفری در سال ۱۳۱۷ نیز به عکا
شتافته شرف بزیارت حضور حضرت عبدالهیا یافته مراجعت
کرد آنگاه در سال ۱۳۲۲ بمگا رفت و یازده ماه در جوار
افضال بسر برده مراجعت کرد و در حدود خراسان بصافرت
وتبلیغ و خدمت این امر پرداخت و عاقبت در سال ۱۳۳۴ به
حیف شتافت و حسب الاجازه بخدمات روضه ابهی و باغچه
مشغول شد و چند سالی مانده درگذشت و ماسخ احوال
بسیاری از مؤمنین قائین و سرچاه و قریه محمودی را در بخش
ششم نگاشتیم که بعضی از ایشان و بسیاری از اخوانشان در
این دور برقرار بودند و بدین طریق احبای رضوان (نیشابور)
و خضرا* (سبزوار) را نام بردیم .

و نیز کیفیت ایمان و احوال مؤمنین اسرائیلی تربیت را ذکر نمودیم و بسیاری از آنان و اخلافشان ترقیات مالی کرده در این دور سربرافراختند مانند شاهپردی و خصوصاً برادرش آقا عزیزالله جدّ اب که در مشهد و ترکستان بروسیه و قفقاز و غیرها در تبلیغ جدّ و کوشش نمود و شصت و هشتاد و سه خاندانی برجای گذاشتند . و برادر دیگرشان آقا رحمت ^{الله} آقا رحمت با بیگانه رفتن و بالاخره با احترام در مرو زیسته ریاست محفل روحانی داشت تا درگذشت و اخلافش بخدمتگزاری در راه این امر قیام کردند .

دیگر آقا اسدالله نامدار بالاخره در مرو اقامت داشته بعضی ها درگذشت و بعضی گفته اند که صوم شد و پسرانش در این امر خاندان نامدار تأسیس نمودند و پسر که تشریح آقا فیض الله را در سال ۱۳۴۰ در بین راه بخارا و تخته بازار گشتند و از آقا محمد تقی سابق الذکر در بخش ششم نیز عائله در این امر برقرار گردید و عائله آقا رحیم بن محمد صادق سابق الذکر در بخش ششم نیز برجای ماند .

دیگر از رجال خراسان آقا شیخ علی اکبر قوچانی بود که در خراسان و نجف سنواتی مدید تحصیل علوم معقول و منقول نمود و مورد اعتماد خاص آخوند ملا کاظم خراسانی گشت و حوزه درس فراهم داشت و میرزا محمد بن آخوند

ممرروف به آیه الله زاده و آقازاده نزدش تلمذ کرد و چون بوطن عودت نمود صاحب محراب و منبر و افتاء و محضرگشت و هنگامیکه ابوالحسن میرزا شاهزاده حاجی شیخ رئیس از مشهد بعشق آباد و روسیه میرفت روزی چند در قوجان مانده ویرا مهتدی باصر ایهی نمود و ملاها متدرجاً از عقیدتش آگهی یافتند و بضارت و مقاومت برداختند و بالاخره محمد ناصر خان شجاع الدوله حکمران رابرآن داشتند که ویرا بمشهد تبعید کرد و خویشان و بستگانش را مسرود بازخواست قرار داده صالحی نقود گرفت و نزد آصف الدوله والی بروی افترا زد که با مستخدمین بلژیکی در کمرک مرآوده داشت و والی از شیخ تحقیقات نموده دانست که افتراست ولی بازخواستی از حاکم قوجان نکرد و شیخ بهرکه طعنبی شد حتی بر رئیس کل کمرکات خراسان عریضه داد شمری نیافت و چنان قیام بتبلیغ در مشهد کرد که در ایامی تلیل مشهور و ممرروف گردید و ملاها حکم باخراجش دادند لذا بسوی عشق آباد (۱۳۲۴) و مرو و روسیه توجه کرد و در آن حدود موجب تبلیغ و تشویق گردید پس حسب اجازه از حضرت عبدالبها^۱ محض تبلیغ سفر ید دیگر ولایات نمود و سالی دیگر مراجعت بعشق آباد کرد و چند ماهی ماند و مساوت بایران نمود و در همان ایام حاجی قلندر مشهور کرباد کوه

درگذشت و شیخ را حضرت عبدالبهاء مأمور اقامت و خدمت امریه در بادکوبه فرمودند که سنینی در آنجا مصدر خدمات گردید و مدت سه سال باره جمع احباب و تبلیغ و تشویق برداخت و در آنجا واقعاتی که درت انگیز داخلی روی نمود که ناچار بنگارش و عرض بمحضرمولی گردید و برای وی چنین صدور یافت :

" بادکوبه جناب شیخ علی اکبر علیه بهاء الله الابهسی ای ثابت برپیمان نامه ای که بجناب آقا میرزا حیدر علی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و از مضامین نهایت تأثر حاصل گشت زیرا ما را مقصود بنان بود که اسباب راحتی فراهم آید حال صحت مشقت شده بسیار بر شما زحمت است ولی ایس زحمات چون در سبیل الهی است عین مواهب است و نتایج عظیمه دارد حال چون بر این منوال است بهتر آن است که در نهایت روح و ریجان با یاران و داع نمائید که من عزم سفر دارم تا بتبلیغ پردازم بلکه موفق بشودیتی گردم و در این سبیل بجانفشانی مؤید شوم و شاید کأس شهادت کسری سرشار گردد چون در این دیار نثار جان در مشهد فساد میسر نیست لهذا به سائر جهات شتاب لازم پس بعشق آباد روید و نامه بحضرت افغان مرقوم میگردد که در آنجا قراری بدهند و شماره بتبلیغ بفرستند علی المحاله چاره چنین

بنظر می‌رسد بحضرت محمود مرقوم میگردد که شمارا تهییجه
 وتدارك سفر نمایند تا باصفهان ارسال دارند زهرادر
 اصفهان فریاد واصلنما بلنداست و امیدوارم دراین سفر
 موفق برخدشی نمایان بشوید و از اصفهان به آباءه وشیراز
 شتابید و از آنجا بسواحل خلیج گذرکنید و نهایت سفر
 منتهی بروضه مبارکه گردد و عليك البهاه الابهی ع ع *
 پس حرکت کرده بمشوق آباد رفت و پس از توقف ظلیس
 بایران شتافت و تخمینا سه سال درنقاط مذکوره درلوح
 به تبلیغ پرداخت و اخیرا از طریق خلیج فارس بارش مقدس
 ومحضر مبارک شتافت و پس از مرخصی از طریق اسلاصول
 صادکوه بمشوق آباد آمد سپس برای دیدار عاقله سعوت
 بقوچان نمود و درحالیکه آرزوی شهادت درسبیل امرابهی
 داشت مدتی اقامت کرد و بهمت کثرت شهرت بدین اسم
 وضیق میدان جولان ادامت میسر نگشت و بمشهد حسب
 صوابدید احباً عزیزت نمود و چون اقامتش درشانه دمای
 آحاد این طایفه برای شهرت مصلحت وقت نبود خانسه
 مخصوصی برایش اجاره کردند که درآن مسکن گرفت و شبها
 بخانه های احباً مراوده کرد و دراندک زمانی ملاها آگاهی
 یافتند و شروع بفساد نمودند و مخصوصا میرزا محمد آقازاده
 مذکور که ثروت و ریاست و نفوذ تام حزبی (طنی) سیاسی

بدست آورد عده ای از اشرار را بشورانند که پیوسته
 بکمین شیخ نشسته تا در یوم ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳
 ویرا در بازار کفشدوزیا در پشت کاروانسرای وزیر نظام
 یافتند و کربلائی علی اکبر خیاط پیش رفته چنین گفت
 مگر نه آقا بشما پیغام کرد که در اینجا نیاید بی محابا
 باطمانچه بر دهان زید و نوکر شیخ که همراه بود بگریخت
 پس دیگری از اشرار حسین سوسونام از خلف شکمش شلیک
 کرد و بالجهله شش کمره بر روی رسید و از پا بیفتاد و بر پشت
 خوابید و عمایش بر روکشیده جان تسلیم نمود و دیگری از اشرار
 ملا ماید نام که از روزنه بام بازار مراقب بود چون دانست که
 کارش تمام شد فخرش بیاسود بی کار خود گرفت و اخلاط
 انام در جسد مقتول انبوه شدند و بایکدیگر چنین گفتند
 که بحکم آقا زاده جسد را بصبح رضوی برده میسوزانند
 و داعیه نظمیّه بلد بر چند خبریافت ولی کثرت ازدحام انعام
 مانع گشت و جسد تا هنگام عصر بدانحال باقی ماند و بالاخره
 در میان باشی نعش را بکاروانسرا انتقال داد و انگشتر از
 انگشت آن شهید ربود آنگاه مأمورین نظمیّه جسد را بسند
 غسالخانه قتلگاه رضوی برده درهارا بر روی مردم بستند
 و روزی بعد معلوم شد که جسد را شبانه غسل داده در قبرستان
 حوض لقمان دفن نمودند و با همه اقدامات بهائیان و تلگرافات

از ممالک اخیری برای قونسولات که بالاخره دوتن جنایتکار
 و مقدم گرفتار شدند با اهتمام و تحذیرات ملایان دولت
 کاری نکرد و هر دو مرخص و آزاد گشتند و زوجه آن شهید
 که بکمال عرفان و ایمان و معلومات دینیه آراسته بود در
 طهران بسال ۱۳۴۹ وفات یافت و پسر ارشد نیز که در صغر
 سن از هول و غراس شهرشهادت پدر و مشاهده اضطراب
 مادر در آتش افتاد چهره بسوخت و از نور دیدگان محروم
 گردید بعداً در طهران با اصطدام اتومبیلی در راه شکسته
 از جهان درگذشت و جنب مادر در گلستان جاوید بهائیان
 مدفون گشت و نام آنان بی‌تفاوتی دوتن شهیدزاده آزاده باقی
 و برقرار میباشد .

و از رجال خراسان میر محمد حسینخان از مقدّمین و
 وجوه بهائیان و اشراف طبیب و بشرویه مردی فاضل و سدید
 و زیجاء و عطاگستر بود و مالاً و قدرتاً و فکرأ و لساناً
 پیوسته در نشر امر ابهی همت نمود و ارسال مراسلات ارض
 مقصود را در عهده داشت و عده ای از علما و اشراف را
 تبلیغ کرد و حتی حاجی ملا سلطانعلی گنابادی مرکز
 فرقه طاووسیه از متصوفه را با امر ابهی آگاه ساخت و بواسطه
 وی لوحی از حضرت عبدالبهاء برای حاجی مذکور صادر
 یافت و در همین حال فسدین و اشرار بشرویه گرچه در ظاهر

ناچار از اطاعت و انقیاد نسبت باو بودند ولی سرآ همیشه
برایش نائره فتنه و فساد روشن میکردند و عاقبت بسال
۱۳۱۷ گواهی نامه ای پراز مهر و دست نوشت مردم تنظیم
کرده افترا و بهتان بر وی زدند و گواهی به ستم و آزار او
نسبت باعالی دادند و شهادت بر بهائیت او نوشتند و
بحرکز ایالت فرستادند و زالی رکن الدوله اورا برای تحقیقات
به طبرستان خواست و بعد از چندی به مراقبت مأمورین عودت
داد و توفیق کرد و او در آنحال بیمار بود و بستگانش عرقدر
اضرار کردند که دست از وی بردارند تا چندی در خانه اش
ببایساید نپذیرفتند تا چون بیماریش سخت شد اورا بخانه
آوردند و شبانه روزی بیش نگذشت و درود زندگانی گشت
و اشرار مانع از دفن بسم شدند و پسرانش سیر ولی آقا
(مؤید غیاسی) و میر کلیم خان (عماد دیوان) از بیم جور و
ستم مأمورین بهانه آقا سید فضائل مجتهد پناهنده گشتند
و اقدامات مجتهد مذکور جسد مدفون گشت ولی کسانی که
مدیون بودند از ادا وام سر باز زدند و خانواده اش ضرر
و خسارت بردند و پسران مذکور و هم دخترانش بعد از او
جای پدر گرفتند و در امر ابهی چون ستاره درخشان شدند
و عائله وسیع تشکیل دادند .

و از معارف خدام این امر شیخ محمد علی هدایت

نخستین مدرسه عصریه را در شهر مشهد تأسیس کردند و
 طلاب مدارس دینیّه بتمصب و غضب بر افروختند و هجوم
 برده قریب صد نفر از کودکان را که در آن مدرسه تلمذ
 میکردند زدند و از حجرات فوقانی بیابین افکندند و دم
 در ترمیز مدرسه عدلیه و در دره جز مدرسه مسعودیه
 و در قوچان مدرسه احمدیه برپا کرد آنگاه بمشرف آباد رفته
 اقامت جست و در مدرسه مظفری ایرانیان بتعلیم و تدریس
 پرداخت و طولی نکشید که او را بنام انتصاب بامر ابهسی
 خارج کردند پس به مرو رفته برای تأسیس مدرسه با اشرفیه
 کوشید و عم در اواخر دوره مظفرالدین شاه جرید مشارت
 دائر کرد و در ایام قیام مشروطیت جریده طوس تأسیس نمود
 با مساعدت دو تن از اعیان مطبعه سربس را که اساس
 مطبعه خراسان گردید وارد کرد و با این عمه سعی و کوشش
 در نشر صراف بالاخره از جهت موانعیکه برایش پی در پی
 پیش آوردند مجبور شده به تجارت پرداخت گهی در سرو
 و ایامی در تخته بازار و بالاخره در مشهد بتجارت مشغول
 گشت .

و از بهائیان معروف خوسف محمد قلیخان و ملا یوسف
 بیک نخعی بودند و نیز ملا عزیزالله که از تفرّعات و تمدّیات
 شیخ محمد حسن مجتهد پیرو چند مهاجرت کرد و در آنجا نیز

دچار تسبب و مشقت گردید چندانکه خود را مسموم ساخته
از شرور اعدا^۱ نجات یافت و نیز از شناختگان احباب در مشهد
آقا میرزا عزیزالله جدّ اب که در بخش ششم تفصیلی در احوالش
آوردیم و سه بار بارش عگا^۲ رفته حضور حضرت عبدالبهمن^۳
تشرّف یافت دیگر برادر جدّ اب مذکور آقا شاهپوری و نیز
آقا میرزا کوچک علی اف (قدیمی) بن ملا علی بیستانی که
بمشرق آباد رفته سالیانی به تجارت و خدمات امریه اشتغال
جست و خاندان واسعه قدیمی تأسیس کرد و بالاخره
پس از نهضت بلشویکیه به مشهد برگشته اقامت جسته در خدمت
امریه داخل شد . و دیگر آقا میرزا احمد قاضی خلف آقا
میرزا محمد علی نبیل اهل اهل قاضی که شرح احوالشان را در بخش
ششم آوردیم غالباً مراسلات این امر در خراسان بوسیله او
میشد و سفری در سال ۱۳۱۷ بمگا شتافت و بحضور حضرت
عبدالبها^۴ مشرف گردیده عودت نمود آنگاه در سال ۱۳۲۲
جدّ را بمگا رفت و یازده ماه در جوار افضال بسربرد
مراجعت کرد و در خراسان بمسافرت و تبلیغ و خدمت این امر
مشغول گردید و عاقبت در سال ۱۳۲۴ بحیفا شتافت و
حسب الاجازه بخدمات روضه ابهی و آنچه مشغول شد
و چند سالی مانده درگذشت .

وحاجی میرزا علی اکبر عگاک متخلص به بقارا در بخش

سابق وصف کردیم که خلفش میرزا محمد تقی اشراقی با طبع
شمر سالها در بندر جز اقامت داشته عضو محفل روحانی
بود بتخلص ناظم شهرت داشت و آقا میرزا محمود خان
ضنی باشی ایالتی و آقا میرزا محمد نقاش و حاجی موسی
صرافی با انجالش آقا شاهوردی و جدید آقا و آقا سید آقا
طیب سلله ابابدیع شهید و آقا میرزا محمد نجسات و
قوام الدیوان که اولاً در کرمانشاه و اخیراً در مشهد میزیست
واعضا محفل شور ضیاء الاطباء و قوام الاطباء و مؤتمن
السلطنه علی محمد خان و میرزا احمد قائینی و میرزا بزرگ خان
ستوفی و برخی دیگر بودند و مجالس ملاقاتی رجال و
مخصوصاً نساء غالباً در خانه مستشارالدوله میرزا ابوالحسن
خان گرکانی ستوفی منعقد میگشت .

و در اوائل این دوره قریب شصت نفر از رجال بهائیان
آل اسرائیل در مجالس مجتمع میشدند و از آحاد احبب آقا
غلامرضا و آقا اسحق و برادرزاده هایشان آقا اسمعیل
و عائله آنان و آقا عبدالرحمن و آخوند ملا ذبیح الله و ملا
اسمعیل و آقا محمد رفیع و کریمانی خدا داد دوم و آقا
حبیب الله بن خدا داد اول و آقا رضا بن حاجی آقا سسی
و آقا اسمعیل ملا یعقوب و آقا حاجی بن مهدی و ملا آقائی
عارف و آقا حسینقلی بن دوست محمد و ملا اسمعیل بزرگ

و سرش آقا رحیم و آقا یعقوب بن اسمعیل و آقا الیاس
 یعقوب زاده و حاجی یعقوب اسمعیل زاده و آقا یازین عزیز
 و برادران اسمعیل و آقا اسحق نسیم که در تربیت تجارت
 داشتند و آقا صادق که بمحضراهی شرف حاصل کرد
 و برادرشان آقا یحیی بعداً خود را کناری گرفت و برادران
 آقا محمد و یعقوب و نیز آقا رضای عزیز و آقا اسحق و غیرهم
 که همگی در خانه عزیزالله جدّ اب و یا خانه حاجی موسی
 صراف و غیرهم در اسفار مجتمع شده تلاوت آیات و مناجات
 مینمودند و برخی از مذکورین با اینکه در سنین اشراقات
 انوار ایهی مؤمن بوده شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم
 چون از ارکان جامعه در این دور نیز بودند تکرار نمودیم .
 و نیز از معارف در شهید آقا میرزا علیخان گرکانسی
 (گلکانی) که در سنوات متالیه ریاست محفل روحانسی
 شهید را داشته با رشادت و همت و استغراق اوقات ظمناً
 قدماً عالی لساناً بخدمت و تقویت این امر پرداخت و عسده
 کثیری از اعیان خراسان بعلت شدت تعرضات معاندین
 از محل خود بمحال اخری و جمعی کثیر بمشق آبسار
 مهاجرت کردند از آن جطه که بلائیس حاجی آهن فروش
 عائله اش با وی مخاصمت کردند و لذا بمشهد مقیم گشته
 به عطشگی پرداخت .

واز جمله مهاجرین بمشوق آباد آقا محمد قاضی از اجداد
 مشتعل و منجذب بود . و از جمله مهاجرین بارش مقصود
 آقا ابوالقاسم که خلفش عنایت الله قهوه چی در بیروت
 ساکن و دختر آقا فرج سلطان آبادی بحیاله نکاح داشته
 معروف در امر بود .

واز معارف شهدا* میرزا غلامرضا شاعر شهید اثنی عشری
 اهل قصبه رشخوار تابع و واقع هشت فرسنگی شرق تربست
 حیدریه متولد سال ۱۳۵۰ که دروس ابتدائی را در مکتب
 محل و مختصر عربی نزد پدرش میرزا محمود از ملایسیان
 بنمود و شغل دکانداری عطاری پیشه کرد و عرفان سلیک
 و مجالس با درویش و اولیا گردید تا در حدود سال ۱۳۸۳
 تنی از صلفین سیاحین بهائی در کسوت درویش بنام
 حاجی مولی بقصبه رسید و در فصل بهار بهرون شهر آنتار
 سمره زار از وجهه آقا غلامرضا و بعضی از اهل ذوق که با او
 جالس بودند استنباط استعداد کرد در حوزه داخل شده
 مشغول صحبت گشت و میرزا غلامرضا با وی معاشر شده
 در خانه خود پذیرائی کرد و بواسطه او هدایت باین امر
 واشتغال در ایمان و محبت یافت و بانجذاب در ایمان راه
 ترقیات می پیمود نورانیت ضمیر حاصل کرد و بمدد قدر جا
 نفوس تصدیق نموده انجمنی تشکیل یافت و صلفین شروع

بذهاب و ایاب نمودند و بنام ایمان باین امر آوازه پیچیدند
 و حاجی ملاحسن نام پیشوای دینی قصه بنای تضرّش
 گذاشته اهالی را بتضرّش و آزار وی تحریک نمود و نژاد
 حکمران محل پیوسته شکایت و سماعت کرده اخراج ویرا از
 وطن خواست ولی حکمران بهملت خویشاوندی که باوالدش
 داشت موافقت نکرد و آتش فتنه را خاموش همیخواست ولی
 روز بروز کینه آخوند و ملا و تضرّش اشرار از پیر و برنا مزید
 گردید و روزگار بر والدش میرزا محمود مذکور دشوار میگذاشت
 و او ناچار خود را بترك وطن و مهاجرت میدید و در خلیل
 همان احوال متدرّجا بواسطه او و صلّین صافرین جمعی
 از اهالی بهائی شدند تا در سال ۱۳۰۴ ملا و مردم فتنه
 کرده حکومت را باخراج بهائیان واداشتند و ناچار آقا
 غلامرضا و تنی چند از مزاریها را امر بخروج داد و او باعاطفه
 بترت توطن جست و در امر زندگانی ترقی یافته معروف نزد
 خاص و عام شدند و حسب میل حکمران شاهزاده حاجی
 محمد میرزا حفید حسینعلی میرزا شجاع السلطنه ابن فتحعلی
 شاه که حکومت ترهت را بارث داشت متقبل اداره مالیات
 دولتی گردید و بانهایت امانت و کفایت انجام وظیفه داد و
 بعد از چند سالی باز بهمان عطاری و دوافروشی اشتغال
 بافراغت بامور روحانی مشغول گشت و شهرت تامه حاصل

گردید و چندین ماه در مسجد جامع با حاجی شیخ علی اکبر
 مجتهد با حضور جمعی از خواص در مسائل متفرقه دین بحث
 و مناظره نمود و جمعی را بدین الهی رهبری کرد و آیام را
 بخدمات عرفانی ایمانی روحانی صرف نمود تا در صورت سال
 ۱۳۱۳ شیخ علی اکبر مجتهد یزدی بعزم زیارت شهید
 رضا وارد تربت شده و با حاجی شیخ علی اکبر مجتهد وارد
 درمشاوره و عمل شدند و در نیمه ماه بحالی که ابالی عضو
 در مراسم عزاداری برای حضرت حسین بن علی علیه السلام بودند انبوه
 اعالی با حربه ها بسوی دکان میرزا غلامرضا واقع در بازار
 سرپوشیده جنب سرای امین حمله بردند و او را غرق در خون
 کرده لاشه اش را بسمت منزل حاجی شیخ علی اکبر واقع در
 خیابان حسینی شمی کشیدند در اینحال نائب تنگس
 فراشاهی و داروغه شهر که قبلا از الواطهای مشهور بسود
 و خواهش حکمران ترك اعطال شود کرده بخدمت حاکم وقت وارد
 شد و ارادتی بسزا نسبت بمیرزا غلامرضا داشت و بالاخره
 موفق بایمان این امر نیز گردید خبر یافته با اسلحه و جمعی
 از فراشان و عسس ها رسیدند و جمعیت ترسیده متفرق
 شدند و آنان بجهت را بفل کرده بدار الحکومه بردند
 و در حجره خود خواباند و جراح آورده زخم هارا بستند
 و او را بحال آوردند ولی یعقوب علی الکام پسر حاجی

یوسفعلی رنگرز بهبهانه تسلیم وجه صد تومان که پدرش نسیل از حاجی محمد صادق بهائی خرید بیخانه حاجی یاگتساره در آمد و در تالارخانه برفرق حاجی فرود آورد و اورا بکشت و از سوشی دیگر انبوه اشرا را آقا محمدعلی صباغ و آقا محمد حسن کفّاش با برادرش آقا غلام را از خانه هایشان بیرون آورده نیمه جان سوی خانه مجتهد مذکور میکشیدند که فراشباشی مذکور بهمان طریق رسیده از جنگشان بگرفت و بدار الحکومه برد و زخمها را بستند و پس از دوسه روز شورش بلد آرام شد ولی خانه ها تاراج و خراب گردید و عائله مظلومان مخفی گشتند و چند روز همان چهارتن در محبس حکومتی توقیف ماندند و خبر بود که از مرکز طهران میآیند و مستخلص میکنند و تا روز ۲۰م صفر طول کشید فراشباشی عائله میرزا غلامرضا را حسب خواهش بمحبس حاضر کرده ساعتهای ملاقات و صحبت و وداع کردند تا در شب سیزدهم صفر

(۱) مربوط به صفحه قبل
 به قویعلی صباغ مذکور در ایام انقلاب مشهور مشروطیت طقّب بسیف الاسلام شد ولی بالاخره در سال ۱۳۲۷ بتدبیر پاور لطفعلی خان که سرکرده و فرمانده مجاهدین بود بجرم جاسوسی بضرط گلوله همراهانش از مجاهدین مفززش پریشان و هلاک گشت و پسر مذکور از بهائیان مشهور است .

شیخ علی اکبر یزدی از مشهد مراجعت کرده یزد صرفت و تنگی
 قتل داده تحریک کرد و در روز ۱۳ صفر سال ۱۳۱۴ بنوعی که
 در مبحث سابق آوردیم هر چهار بشهادت رسیدند و میرزا
 غلامرضا را سه پسر بدین اسمی بود : میرزا اسد الله و
 میرزا نصرت الله و میرزا عبد الحسین و پسرش میرزا عبد الحسین
 محمود زاده که سال ۱۳۰۰ در رشت خوار متولد شد . فعلاً
 با پدر بود و در چهار سالگی با پدر و خانواده بترمت تبسیداً
 رفت و در چهارده سالگی در همین بلوی و شهادت پدر را دید
 چنین بیان کرد که در وسط روز در بازار جلو دکان پدر
 نشسته بودم ناگهان غلغله و هیاهو برخاست و مباشرین
 مالیات دولتی که در پستوی دکان مشغول تحویل مالیات
 به پدرم بودند بیم کرده با نگو با بگیر بختند و همینکه انبوه
 مردم رسیدند دانستم که اشرار آقا محمد حسن را قتل کرده
 از هرسو با مشت و لگد و چوب عمی زدند و بسوی خانه
 شیخ علی اکبر مجتهد کشیدند و لقمه ای دینار دسته دینار
 از پی رسیده آقا محمد علی را با هممان حال کتک زنان بردند
 و چون گذشتند انبوه مردم نیز از عقب رفتند و بازار خلوت
 شد و من به پستو درآمده به والد گفتم آقا محمد علی را
 بردند و بازار خلوت است زود بخانه درآمده منتفی شوید
 و ایشان برافروخته فرمودند آقا محمد علی را بردند ؟

بی صحابا بجلو دکان آمده در کمال بهشت بايستاد و هر
 قدر اصرار کردم خانه نزدیک است خود را برسانید جواب
 نداده اعتنا نکردند در آن اثنا جماعت اشرار که برای اخذ
 دیگر مظلومان از خانه مجتهد باز آمدند نزدیک دکان
 رسیدند و سردسته شان علی اکبر تفتی باخشم و تهبیب
 و برا از بالای دکان پائین کشیده بر زمین انداخت و چوسی
 بشدت بر کمرش فرود آورد که استخوانها درهم شکست و ایشان
 را حرکت داده مانند سایرین باصدمات و لطحات لا تحصی
 بسوی خانه شیخ روان شدند و من در آن میان ناله کنان
 بخانه فرار نموده مخفی گشتم و در دیوار کوچکه منفذی بود
 که از دحام و غوغای خلق را مشاهده میکردم و والد را غرقه
 خون افتاده در وسط کوچکه دیدم که کودکان خاک بر سرش
 ریخته بیوب بدن مینواختند و چون نفس میکشید خاک بوخون
 از دهن و بینی فواره میزد و با میرزا قدرت بن آقا میرزا علی
 رشخواری در عقب دیوار بضمجه و ناله در آمدیم و اطفال و
 اشرار ملتفت شده بقصد گرفتن و ازیت ما از در دیوار
 خانه بیالا آمدند و از سوی دیگر والده ام که سمت قومیت
 باخانواده حکومت داشت و در ساعت نخست خود را به ارك
 رسانیده عارض شده برگشت بدرب حیاط رسید و پدرم را غلطاً
 در خاک و خون دید بی اختیار خود را بالای جسد انداخت

بقسمی که چادر از سرش افتاد و خطاب با شرار نموده گفت: شما سخت تر از صحرای کربلا کردید و از این بیان ناراضب در صدور اعدا^۱ زیانه کشید و گفتند این زن بما میگریسد سید الشهداء را شهید نمودید و از دمسو بتاختنسد ولی میرزا تقیخان که مردی رشید و از متلینین بود با بنحیح فراشان رسیده مردم را با بیچوب و تازیانه زده متفرق کردند و والد را که توه حرکت نداشت به پشت اخویم آتاتصرت الله داده بمجلس بردند و جراحی و مرعم کاری نمودند تا بهبودی حاصل گردید و زون ایام حبس مسجونین امتداد یافت عمر روز خبری در شهر شهرت گرفت و نرساعت بحضر ضمیمه مساندین موجی زد و قلوب عائله های متحد رسیده میگذاخت تا در یوم ۱۳ ربیع الاول سال ۱۳۱۴ باز تاشها غوغای عظیم آشکار شد و صداهای یا علی یا علی از طباعت بلند شد و من بمجرد شنیدن غوغا افتاده ضمیمه نمودم و از مدتی که بهوش آمدم معلوم شد که بحکم و سردسته کسی شیخ علی اکبر تریقی و ملا علی اکبر یزدی جمسیت انعام به مجلس حکومتی هجوم نموده والد و دیگر مسجونین را شهید نمودند و حاجی محمد صادق را که از حبس خلاص یافته بود در خانه اش مقابل عیال و اولادش مقتول ساختند آنکس راه اجساد را بکوچه و بازار کشیده در یکجا جمع کرده آتش زدند

تا درجه ای که استخوانها نیز خاکسترگشت و از قضا
پس از قلیل مدتی بارانی شدید بهارید و آبهای که جاری
شد رصاد را نیز ببرد :
آنچنان مردم که عزرائیل عم آگه نشد

عشق

عشق بازان اینچنین بازند جان در راه

و بازماندگان شهدا مطرود و فلولک و از هر حیث مقهور
دست ناس شدیم اغوانم میرزا نصرت الله و میرزا اسد الله
فرار نموده مدت شش ماه در کوههای مزرعه در حوالی رشخوار
مختفی شدند و گاهی شبها خانه داماد ما محمد
خان آمده باز صرفتند و خواهر بزرگم بواسطه جوانی خوراک
میفرستاد و نهی هنگام عودت بکوه چون بعضی لطفت شده
تماقب کردند چندان در کوهها دیده فرار نمودند که پاها
مجروح شد و مدتی غفای در خانه یکی از خویشان معالجه
کردند و من با والده و دو خواهر در تربت بسر بردیم و از
سب و لعن و تعزیری الهالی دمی نیاسودیم و روزی نبود که
در بازار برای خرید ما بهتاج دستخوش آزار اراذل نباشیم
و از کودکان شریر قوی لطمه و ضرب زنجیر نه بینیم .

از آنجمله روزی برای خرید زرد آلو بازار رفتم بمینکسه
دست به زرد آلو بردم طباق که استاد ابراهیم نام داشت طباق
را بلند کرده در وسط بازار بر زمین زد و چنان مشتق بسر